



تأثیر مرگ قاتل عمد بر مجازات

اسماعیل آقابابائی بنی*



چکیده

به دلیل پذیرش اصل شخصی بودن مجازات‌ها، فوت متهم یا محکوم علیه موجب سقوط مجازات می‌شود. با این حال در مورد قاتل عمد، پرداخت دیه محل اختلاف است. از یک سو، تبدیل قصاص به دیه، به موافقت جانی منوط است که طبعاً با مرگ وی امکان مطالبه دیه نخواهد بود و از سوی دیگر، ادله‌ای که از هدر نبودن خون مسلمان سخن می‌گویند، مقتضی آن است که با مرگ قاتل، دیه از اموال وی پرداخت شود. روشن نبودن آرای فقهی در مسئله، موجب ابهام و تناقض در قانون‌گذاری شده است. به نظر می‌رسد در صورتی که در مطالبه و انجام قصاص کوتاهی نشده و قاتل به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد، دیه قابل پرداخت نیست؛ ولی در مواردی که تقصیر قاتل یا اطاله دادرسی موجب فرارسیدن مرگ قاتل شود، هدر نبودن خون مسلمان، اقتضای پرداخت دیه دارد.

کلیدواژه‌ها

قتل عمد، قصاص، دیه، سقوط قصاص، بیت‌المال.

در ماده ۲۵۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مقرر شده بود: «هرگاه کسی که مرتکب قتل موجب قصاص شده، بمیرد، قصاص و دیه ساقط می‌شود.» ولی مرگ قاتل پس از فرار و عدم دسترسی به وی، از موجبات تبدیل قصاص به دیه به شمار آمده بود و ماده ۲۶۰ مقرر می‌کرد: «هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده، فرار کند و تا هنگام مردن به او دسترسی نباشد، پس از مرگ، قصاص تبدیل به دیه می‌شود که باید از مال قاتل پرداخت شود و چنانچه مالی نداشته باشد، از اموال نزدیک‌ترین خویشان او به نحو «الاقرب فالاقرب» پرداخت می‌شود و چنانچه نزدیکانی نداشته باشد یا آنها تمکن نداشته باشند، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود.»

این ماده دو نکته مهم در بر داشت:

- ۱- فرار و مرگ، موجب تبدیل قصاص به دیه است.
 - ۲- در صورت عدم امکان پرداخت دیه از مال قاتل، به ترتیب، خویشان و بیت‌المال آن را پرداخت خواهند کرد.
- با تصویب قانون جدید مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲، مقررۀ فوق در قالب ماده ۴۳۵ به شرح زیر تغییر یافت:

«هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد، با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد، در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیرقتل، دیه بر بیت‌المال خواهد بود. چنانچه پس از أخذ دیه، دسترسی به مرتکب جنایت اعم از قتل و غیرقتل، ممکن شود، در صورتی که أخذ دیه به جهت گذشت از قصاص نباشد، حق قصاص حسب مورد برای ولی دم یا مجنی علیه محفوظ است، لکن باید قبل از قصاص، دیه گرفته شده را برگرداند.»

ماده یادشده حاوی نکات ذیل است:

- ۱- با مرگ قاتل یا عدم امکان دسترسی به وی، اولیای دم می‌توانند درخواست دیه

کنند و دریافت دیه جز در مواردی که از حق قصاص صرف نظر کنند، موجب سقوط حق قصاص نیست. در حالی که مقررۀ سابق، فرار و مرگ را از اسباب تبدیل قصاص به دیه می‌دانست.

۲ - بر خلاف قانون سابق که دیه را پس از مال قاتل، متوجه خویشان می‌دانست، در این ماده از عاقله سخن به میان آمده است و نسبت به مادۀ سابق، اخص به شمار می‌رود.

۳ - در جنایات عمدی فرقی بین قتل یا جنایات بر اعضا نیست.

با توجه به تغییر قانون، می‌توان گفت طبق ظاهر مادۀ یادشده، مرگ قاتل از موجبات سقوط قصاص نیست و دیه جایگزین قصاص می‌شود؛ این در حالی است که مادۀ ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، یکی از اسباب سقوط مجازات و صدور قرار موقوفی تعقیب را مرگ متهم یا محکوم‌علیه می‌داند و به ظاهر با مجازات مطرح در قانون مجازات اسلامی ناسازگاری دارد. علاوه بر این، از آن‌جا که قانون مجازات، جنایات عمدی را موجب قصاص دانسته (مادۀ ۳۸۱) و تبدیل آن به دیه را به مصالحه منوط می‌داند (نظیر مواد ۳۴۷ و ۳۵۲)، مضمون مادۀ ۴۳۵ که از جایگزینی دیه بدون مصالحه قبلی سخن گفته، با مبنای قانون‌گذار در سایر مواد قانونی، همسو نیست.

از طرف دیگر، مرگ قاتل گاه به صورت طبیعی و قهری است، گاه به موجب قصور یا تقصیر خود اوست - مثلاً فرار کند، خودکشی کند یا از درمان بیماری خودداری نماید - و گاه اطاله دادرسی در دستگاه قضایی موجب فرارسیدن مرگ قاتل می‌شود؛ چنان‌که فرض کوتاهی اولیای دم در مطالبۀ قصاص هم می‌تواند زمینه‌ساز مرگ قاتل قبل از انجام قصاص شود. از این رو، نظر به سقوط کامل مجازات یا تبدیل قصاص به دیه در همه این موارد، به صواب نیست و با توجه به ناهماهنگی بین مقررات به شرحی که گذشت و اختلاف آرای فقهی و نیز با عنایت به امکان تفاوت‌گذاری بین مصادیق مرگ قاتل، پرداختن به این مسئله ضرورت می‌یابد؛ به‌ویژه آن‌که اگر اولیای دم، مدت طولانی از ابراز تصمیم خود درباره سرنوشت قاتل عمد امتناع کنند، مرگ وی طبق ظاهر مادۀ ۴۳۵ مانع مطالبۀ دیه نیست و حتی می‌توان گفت این حق به وارثان نیز منتقل می‌شود. از این رو، حتی اگر مادۀ یادشده به لحاظ نظری قابل دفاع باشد، در مرحله

عمل مشکل آفرین خواهد بود.

ابعاد یادشده مرگ قاتل، در دو مرحله قابل بررسی است: جایی که بدون قصور و تقصیر، مرگ قاتل فرا رسد و جایی که قاتل یا دیگران در تضييع حق اولیای دم یا مجنی علیه نقش داشته باشند. آرای فقهی مطرح در هر دو مرحله هم که الهام بخش قانون گذار در تدوین مقررات است، طرح و بررسی خواهد شد. بخش پایانی مقاله نیز به جمع بندی و نتیجه گیری اختصاص دارد.

الف. مرگ قاتل بدون قصور و تقصیر

در جایی که بدون قصور و تقصیر از ناحیه اولیای دم یا خود قاتل، مرگ وی فرا رسد، امکان قصاص منتفی می شود؛ ولی در این که دیه هم ساقط می شود یا خیر، دو فرض می توان در نظر گرفت: الف) مجازات جنایت عمدی بر تمامیت جسمانی را یکی از دو امر قصاص یا دیه به انتخاب اولیای دم بدانیم که در این صورت، چون دیه مجازات اصلی است و دریافت آن منوط به موافقت جانی نیست، جایگزینی دیه از قصاص حتی با مرگ قاتل بلامانع است. این نظر گرچه قائلانی در بین فقها دارد (ر.ک: قائی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۳۳؛ ابن جنید، ۱۴۱۶: ۳۵۴ و علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۹: ۲۸۶) و ادله ای از روایات با آن همراهی می کند (ر.ک: کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۴: ۲۹۰، ۳۰۶ و ۴۰۵ و حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۲: ۳۹۹)، مورد قبول مشهور فقها و قانون گذار قرار نگرفته است؛ بر این اساس، مبنای بحث ما در این نوشته نخواهد بود. ب) فرض دیگر آن است که مجازات جنایات عمدی را قصاص دانسته و تبدیل آن به دیه را به موافقت جانی منوط بدانیم. مشهور فقها و قانون مجازات اسلامی به این نظر متمایلند و در این فرض، در جایی که قاتل یا جانی عمد، بدون قصور و تقصیر از ناحیه ولی دم یا قاتل از دنیا برود، در این که دیه ساقط می شود یا خیر، دو نظر در بین فقها وجود دارد که در ادامه بدان می پردازیم.

۱. سقوط دیه

در روایات متعدد از جمله در روایت ذیل، بر انحصار مجازات جنایات عمدی در

قصاص، تصریح شده است:

۱ - عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا أُقِيدَ مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَرْضَى أَوْلِيَاءَ الْمَقْتُولِ أَنْ يَقْبَلُوا الدِّيَةَ فَإِنْ رَضُوا بِالْدِّيَةِ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ الْقَاتِلُ فَالْدِّيَةُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا أَوْ أَلْفٌ دِينَارٍ» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۲۶۱)؛ هر کس به عمد مؤمنی را بکشد، قصاص می‌شود مگر آن‌که اولیای مقتول راضی به دریافت دیه شوند. پس اگر به دیه رضایت دادند و قاتل هم آن را پسندید، دیه به مبلغ دوازده هزار درهم یا هزار دینار پرداخت می‌شود.

این روایت که از آن به صحیحہ یاد می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۶: ۳۲۳) از رضایت اولیای دم و پذیرش قاتل سخن گفته که بر تراضی دلالت دارد.

۲ - در صحیحہ (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۴: ۱۰۵) ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است: «سَأَلْتُهُ عَنِ السِّنِّ وَالذَّرَاعِ يَكْسِرَانِ عَمْدًا أَلَهُمَا أَرْشٌ أَوْ قَوْدٌ؟ فَقَالَ: قَوْدٌ. قَالَ: قُلْتُ فَإِنْ أَضَعَفُوا الدِّيَةَ؟ فَقَالَ: إِنْ أَرْضَوْهُ بِمَا شَاءَ فَهَوَ لَهٗ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۴: ۴۰۵)؛ از امام صادق علیه السلام راجع به شکستن عمدی دندان و ساعد و این که دیه دارند یا قصاص سؤال کردم. حضرت فرمودند قصاص دارد. عرض کردم اگر چند برابر دیه پرداخت کنند چطور؟ فرمودند: اگر مجنی علیه را به مقداری که می‌خواهد راضی ساختند، می‌تواند دیه بگیرد.

در این روایت، عبارت «ارضوه» بر راضی ساختن مجنی علیه توسط اولیای دم به پرداخت دیه دلالت دارد و در نتیجه، می‌توان گفت اگر به هر دلیل جانی به پرداخت راضی نشد، اولیای دم حق گرفتن دیه نخواهند داشت.

بر این اساس، جایگزینی دیه از قصاص، به موافقت جانی منوط است که به دلیل مرگ وی، امکان موافقت از بین رفته و در نتیجه می‌توان گفت مرگ قاتل موجب سقوط دیه است. به بیان دیگر، دیه به جای قصاص، به تراضی طرفین بستگی دارد که با مرگ قاتل این امکان از بین می‌رود (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۹: ۲۹۸)؛ وی در ادامه دیدگاه بقای دیه را تقویت می‌کند. ابن‌ادریس از جمله طرفداران این نظر است و نظر شیخ در نهایت مبنی بر تبدیل قصاص به دیه را خلاف اجماع، ظاهر کتاب، روایات متواتر

و اصول مذهب دانسته، در تشریح آن می‌نویسد: «قتل عمد موجب قصاص است نه دیه. حال اگر محل قصاص یعنی رقبه از بین رفت، حق قصاص بی‌آن که چیزی جایگزین آن شود، ساقط می‌شود و انتقال آن به مال میت یا مال اولیای وی حکمی شرعی است که به دلیل نیاز دارد و اخبار موجود، خبرهای واحد شاذند که شیخ در کتاب «نهایه» خود از باب روایت بودن آورده است، نه به عنوان مطلب مورد قبول خود؛ زیرا در کتاب خلاف خود از این نظر عدول کرده و بر خلاف آن فتوا داده و آن مطلب کاملاً درستی است (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳: ۳۳۰).

طبق این نظر، بر اساس قاعده متخذ از روایات که مجازات قتل عمد را قصاص می‌داند، پرداخت دیه خلاف قاعده است و خروج از قاعده، منوط به دلیل قوی است که به باور طرفداران این نظر، ادله متقنی در این باره نیست و دیدگاه سقوط دیه، ارجح است.

بر این اساس، مرگ طبیعی قاتل موجب دیه نخواهد بود چنان‌که علاوه بر ابن‌ادریس، دیگران هم به آن فتوا داده‌اند (فاضل‌آبی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۶۲۲). نیز طبق روایتی پس از آن که مردی فرزند خود را می‌کشد حضرت می‌فرماید: «لا یقتل به و لکن یضرب ضرباً شدیداً و ینفی عن مسقط رأسه» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۲۳۶/۱۰) و با این که در مقام بیان بوده، از دیه سخنی نمی‌گویند. در نتیجه، می‌توان گفت سقوط قصاص با لزوم دیه ملازمه‌ای ندارد.

۲. تبدیل قصاص به دیه

نظر دیگر این است که با مرگ قاتل، قصاص به دیه تبدیل می‌شود و علت آن را هدر نبودن خون مسلمان دانسته‌اند (ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۲۱). علامه حلی با تقویت این نظر، روایت «لا یطل دم امرء مسلم» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۱۶۷/۱۰)، آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِیِّهِ سُلْطاناً» (اسراء: ۳۳) و روایات محمد بن ابی‌نصر و ابی‌بصیر درباره فرار قاتل عمد را (که در ادامه بررسی خواهیم کرد) مستند نقلی خود دانسته، در ادامه می‌نویسد: «و به این دلیل که قاتل از پرداخت واجب خودداری کرده تا پرداخت آن

ناممکن شده است بنابراین بدل آن بر وی واجب است و اگر از دنیا رفت، لازم است از ترکه وی برداشت شود» (علامه حلّی، ۱۴۱۳، ج ۹: ۲۹۷). سپس در مقام استدلال به تعلق دیه به خویشاوندان در فرض فاقد مال بودن قاتل بر آمده است (همان: ۲۹۹) و در پاسخ به ابن ادریس می‌نویسد: «و آنچه ابن ادریس از گفته شیخ ما در کتاب «نهایه» آورده و مخالف اجماع دانسته، از ناآگاهی او و خطای در گفتار است و دور از انتظار است که شیخ ما با آن که به موارد اجماع از ابن ادریس آگاه‌تر است، با آن مخالفت کند. کدام خبر در این جا برای ابن ادریس به تواتر ثابت شده که شیخ با آن مخالفت کرده است؟ و بین سخن ما و این که قصاص واجب است، چه منافاتی وجود دارد؟ و اگر هم این مطلب را نپذیریم باز هم مطلبی که پذیرفتیم، باطل نمی‌شود؛ زیرا کسی که عوض را با مباشرت خود از بین ببرد، ضامن بدل آن است.

و شیخ در کتاب خلاف از سخن خود در نهایه برنگشته است، بلکه در اول مسئله، هر آنچه را در کتاب خلاف پذیرفته، آورده است و در پایان آن اضافه کرده: اگر نظر ابوحنیفه را بپذیریم، مطلب قوی است؛ ولی شیخ بدان فتوا نمی‌دهد. حال با وجود این، ابن ادریس چگونه ادعا می‌کند که شیخ با اجماع مخالفت کرده و بر اساس سخن وی عده‌ای از علمای ما فتوا داده‌اند؟! (همان).

شهید اول هم علاوه بر استناد به ادله یادشده، آن را همانند قطع دستی می‌داند که به دلیل دست نداشتن جانی، قصاص به دیه تبدیل می‌شود (شهید اول، ۱۴۱۴، ج ۴: ۳۱۸).

بر این اساس، علاوه بر مواردی که تا کنون نقل شد، می‌توان مطالب کسانی را که با مرگ قاتل، به جایگزینی دیه قائل شده‌اند (ر.ک: علامه حلّی، ۱۴۱۴، ج ۱۴: ۴۱۸ و ابن‌براج، ۱۴۰۶: ۴۵۸)، در این نکته خلاصه کرد که از قاعده انحصار مجازات به قصاص در جنایات عمدی، فرض مرگ قاتل خارج شده و ادله ذیل به رغم مرگ قاتل، اقتضای پرداخت دیه دارند: ۱ - هدر نبودن خون مسلمان؛ ۲ - آیه سلطنت اولیا بر مجازات قاتل که شامل دریافت دیه هم می‌شود؛ ۳ - اخلال در ادای دین از طرف قاتل تا زمان مرگ؛ ۴ - تشبیه آن به مسئله فرار قاتل که به استناد روایات متعدد، موجب پرداخت دیه است؛ ۵ - مخالف اجماع بودن نظر ابن ادریس که مرگ را موجب سقوط دیه می‌داند و ۶ -

تشبیه مرگ قاتل به مواردی که قصاص عضو ممکن نیست و به دیه تبدیل می‌شود. بر این اساس، اگر ادله فوق را کافی بدانیم، مرگ جانی موجب تبدیل شدن قصاص به دیه خواهد شد و در صورت مطالبه اولیای دم، آنان را نباید از این حق محروم کرد.

۳. نقد و بررسی

به نظر می‌رسد در جایی که مرگ قاتل بدون قصور و تقصیر وی فرا می‌رسد، بنا بر نظر مشهور - که مجازات جنایت عمد را قصاص می‌داند نه قصاص یا دیه به انتخاب اولیای دم - چنان که موضوع قصاص منتفی است، دیه نیز منتفی می‌شود و ادله کسانی که به پرداخت دیه قائلند، ناتمام است. با این توضیح که ابطال خون مسلمان از فرض فرا رسیدن مرگ بدون قصور و تقصیر منصرف است؛ زیرا هنگامی که جانی، خود را برای قصاص تسلیم می‌کند، ولی به دلیل تعلل اولیای دم یا عوامل دیگر امکان قصاص وی تا زمان مرگ فراهم نمی‌شود، عرفاً از مصادیق ابطال خون نیست؛ آیه نیز سلطنت اولیای دم را در فرضی مطرح می‌کند که موضوع سلطنت وجود داشته باشد و در این جا با مرگ قاتل، موضوع منتفی است؛ اخلال در ادای دین نیز در جایی صدق می‌کند که قاتل با انجام کاری یا تن ندادن به حکم دادگاه، موجبات تضییع حق را فراهم آورد؛ نه در این جا که بدون قصور و تقصیر، زندگی وی پایان یافته است؛ استدلال به روایات مربوط به فرار قاتل هم کافی نیست؛ چون چنان که خواهد آمد، این روایات مصداق تقصیرند و مورد بحث، جایی است که مرگ قاتل بدون تقصیر فرا رسیده باشد؛ اجماع نیز در این جا به دلیل این که اجماع بر نظر فقهی و محتمل المدرک است، اجماع تبعیدی نیست تا بتوان به عنوان دلیل از آن یاد کرد؛ در مثال قطع دست از طرف کسی که فاقد دست است نیز در کلام شهید اول، می‌توان آن را همانند موارد تقصیر مرتکب دانست و گفت کسی که با علم به نبود محل قصاص، به جنایت عمدی اقدام می‌کند، مقصر و مستحق مجازات است.

اگر هم هیچ یک از این پاسخ‌ها پذیرفته نشود، دست کم در امکان تحمیل دیه، تردید داریم که به نظر می‌رسد اصل بر براءت است و از این رو، نظر ابن‌ادریس و امثال

وی که قائل به سقوط دیه‌اند، قوی‌تر است.

گویا بر همین اساس است که به جز ابن‌ادریس، دیگران هم در مقام نقد دیدگاه بقای دیه برآمده‌اند از جمله شهید ثانی در این باره می‌نویسند: «اگر قاتل عمد از دنیا برود، از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل است که دیه از مال وی پرداخت می‌شود و اگر مالی نداشت، خویشان وی به ترتیب نزدیکی، پرداخت می‌کنند. این نظر از این جهت به روایات نسبت داده شده که از نظر سند ضعیفند. مستندها دو روایتند که یکی از نظر سند ضعیف و دیگری مرسل است؛ با این حال تعدادی به آن عمل کرده‌اند و حتی گفته شده مطلب، مورد اجماع است و سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم آن را تأیید می‌کند که فرمودند: خون مسلمان هدر نمی‌رود. با این حال، ابن‌ادریس معتقد است قصاص بی‌آن که چیزی جایگزین آن شود، ساقط می‌شود و بر آن ادعای اجماع کرده است که مطلب غریبی است. دو روایت بر وجوب دیه در فرضی دلالت دارند که قاتل فرار کند و بمیرد؛ ولی مصنف، متعلق روایت را مطلق هلاک شدن قاتل قرار داده است و این مطلب درستی نیست. علاوه بر این در «شرح الارشاد» از استدلال «مختلف» که می‌گوید «دیه به دلیل از بین رفتن عوض با مباشرت است و در نتیجه ضامن بدل است»، چنین پاسخ داده که اگر به ناگاه بدرود حیات گفته و از قصاص شدن خود ممانعت نمی‌کرده و فرار نکرده است تا بمیرد، در این صورت، تفویت، صدق نمی‌کند» (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۱۰۰ - ۱۰۲).

سپس وی در ادامه، احتمال دیگری را هم مطرح می‌سازد.

به هر حال با توجه به مطالب یادشده می‌توان چنین نتیجه گرفت: «بنا بر نظر مشهور که قتل عمد را موجب قصاص می‌دانند، نه قصاص یا دیه به انتخاب ولی دم، مرگ طبیعی قاتل موجب سقوط مجازات است و دلیل کافی بر تبدیل قصاص بر دیه نداریم جز دلیل «لا یصل دم امرء مسلم» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۱۶۷) که آن هم به شرحی که گذشت، موارد قهری را در بر نمی‌گیرد.

مطلب قابل ذکر دیگر این است که امروزه پرونده‌های مربوط به قتل عمد، به دلیل روند طولانی دادرسی، گاه سال‌ها به طول می‌انجامد و سؤال این است که آیا سقوط قصاص با مرگ قاتل را می‌توان شامل این موارد هم دانست؟ چنان‌که ترس از مرگ و

تأثیر زندان طولانی بر مرگ زودرس قاتل نیز می‌تواند تأثیرگذار باشد. به نظر می‌رسد وجود این مسائل هم موجب تعدی از قاعده نمی‌شود؛ چنان‌که در مسئله انتظار برای بلوغ اولیای دم هم مشابه همین مسئله رخ می‌دهد. می‌توان گفت استیفای فوری قصاص در موارد یادشده، با مانع همراه است و زمان رفع مانع، موضوع قصاص که وجود قاتل است، منتفی می‌شود و در جایی که عامل قهری زمینه‌حقی را زایل کند، نمی‌توان کسی را ضامن جبران خسارت دانست. بنابراین اطالۀ دادرسی تا زمانی که به اطالۀ غیر قابل توجیه نینجامد و عرفاً تقصیر در استیفای قصاص به شمار نیاید، موجب ضمان نخواهد بود؛ به‌ویژه در جایی که اولیای دم در دادخواست خود قصاص قاتل را از دادگاه تقاضا کرده باشند.

از جهت دیگر می‌توان گفت امروزه دادرسی پرونده‌های کیفری به‌ویژه در موارد قتل عمد، عرفاً زمان‌بر است و در دادخواستی که اولیای دم به دادگاه تقدیم می‌کنند، ممکن است:

الف) تقاضای قصاص کرده باشند که با توجه به مطالب پیش گفته می‌توان از سقوط قصاص بدون جایگزینی دیه سخن گفت؛

ب) در تقاضای قصاص یا دیه اظهار نظر نکرده و تنها خواهان رسیدگی باشند که در این صورت هم با توجه به نظر مشهور مبنی بر نبود دیه در قتل عمد جز با تراضی، با مرگ قاتل، موضوع دیه و قصاص منتفی شده و همانند صورت قبل، حق دیگری برای اولیای دم باقی نمی‌ماند؛

ج) اولیای دم، خواهان دیه شرعی یا مصالحه بر دیه باشند که در این صورت، روند طولانی دادرسی، زمینه این حق را از بین می‌برد؛ با این حال به دلیل عدم حصول تراضی، جایی برای مطالبۀ دیه نخواهد بود ولی اگر مرگ قاتل بلافاصله بعد از تراضی دیه فرا رسد، مطالبۀ دیه بلامانع خواهد بود.

صورت اخیر تنها در فرض مخیر بودن اولیای دم بین مطالبۀ قصاص یا دیه، بدون رضایت جانی، مشکل‌آفرین خواهد بود که با توجه به مخالف بودن آن با نظر مشهور و تبعیت قانون از نظر مشهور، در این جا به بررسی بیش‌تر نیاز ندارد.

بنابراین با توجه به مباحث پیش گفته می‌توان به این نتیجه دست یافت که اگر مرگ قاتل بدون قصور و تقصیر از جانب وی فرارسد، با انتفای قصاص، دیه هم ساقط می‌شود و از این نظر، قانون مجازات اسلامی که مطالبه دیه را بر فرض مرگ قاتل مطرح کرده، قابل نقد به نظر می‌رسد و در مقررات موجود، ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری به شرحی که گذشت، قابلیت دفاع بیش تر دارد.

ب. مرگ قاتل در صورت مقصر بودن

چنان که گذشت، در صورتی که بدون هیچ قصور و تقصیری از ناحیه قاتل، مرگ وی فرارسد، نظر کسانی که دیه را ساقط می‌دانند، قوی تر است و دلایل کسانی که قائل به دیه شده‌اند، این فرض را در بر نمی‌گیرد. حال سؤال این است که اگر قاتل در مرگ خود و محروم کردن اولیای دم از حق قصاص، مقصر باشد، آیا باز هم با مرگ وی دیه ساقط می‌شود؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سؤال، منفی است که با توجه به آرای فقهی، آن را در ادامه بررسی می‌کنیم.

۱. آرای فقهی

یکی از نمونه‌های فقهی که مرگ قاتل با تقصیر همراه است، مرگ حادث پس از فرار قاتل است که موجب پرداخت دیه به جای قصاص می‌شود. با این حال، در جایی که قاتل صرفاً با فرار از دسترس خارج شده باشد، تبدیل شدن قصاص به دیه با تردید همراه است و به شرحی که گذشت، در قانون مجازات سابق، فرار به تنهایی از اسباب تبدیل قصاص به دیه نبود؛ در حالی که در قانون مجازات جدید، در صورت فرار حتی اگر مرگ قاتل فرا نرسیده باشد، دیه قابل مطالبه است. از آنجا که در این مسئله هم با آرای فقهی متفاوت مواجهیم، اقوال و سپس مستندات را در ادامه بررسی می‌کنیم.

به طور کلی در این که فرار و مرگ، موجب دیه است یا صرف فرار قاتل و همچنین از نظر محل پرداخت دیه، آرای فقهی در مسئله را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

۱ - فرار و مرگ، موجب دیه است و دیه از مال قاتل و در صورت نبود، از مال

خویشان پرداخت می‌شود. در این دیدگاه سخنی از مسئولیت بیت‌المال به میان نیامده است (برای نمونه ر.ک: شیخ طوسی، بی تا: ۷۳۶ و طوسی، ۱۴۰۸: ۴۳۷)

۲ - فرار یا مرگ، موجب دیه است و به ترتیب، قاتل، خویشان و بیت‌المال **مسئول** پرداختند: قاضی ابن‌براج هر چند ابتدا از مسئولیت بیت‌المال با فرار قاتل سخن به میان نیاورده (ابن‌براج، ۱۴۰۶، ج ۲: ۴۵۷)، در ادامه سخن چنین می‌گوید: «هرگاه قاتل گریخت یا مرد و خویشانی داشت که دیه وی را به ارث می‌برند، دیه از آنان گرفته می‌شود و اگر هیچ‌یک از آنها زنده نبود، پرداخت دیه از بیت‌المال واجب می‌شود (همان: ۴۵۸).

۳ - با فرار، قصاص به دیه تبدیل می‌شود؛ ولی در صورت نداشتن مال، خویشان مسئولیتی ندارند؛ چنان‌که علامه حلی می‌نویسند: «هرگاه استیفای قصاص ناممکن شد، دیه واجب می‌شود نظیر آن که قاتل عمد فرار کند یا بمیرد» (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۴: ۴۱۸ نیز ر.ک: ۱۴۱۰، ج ۲: ۱۹۸).

۴ - با فرار و مرگ قاتل، قصاص و دیه ساقط می‌شود. محقق حلی پس از طرح نظر فرار قاتل و مرگ وی ابتدا از روایتی یاد می‌کند که دیه به ترتیب از مال قاتل و اموال خویشاوندان پرداخت می‌شود و بعد اضافه می‌کند که گفته شده دیه‌ای پرداخت نمی‌شود (محقق حلی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۳۰۰).

در میان آرای یادشده، نظر اخیر بر این استدلال استوار است که مجازات قتل عمد، قصاص است و تبدیل آن به دیه، نیازمند رضایت جانی است که در فرض مسئله، چنین رضایتی حاصل نشده است و قصاص هم به دلیل از بین رفتن محل، قابل اجرا نیست. چنان‌که در فرض مرگ قاتل به طور مطلق آورده‌اند: «هرگاه کسی دیگری را به قتل رساند و قصاص بر وی لازم شود، آن‌گاه قاتل قبل از قصاص شدن بمیرد، قصاص نزد گروهی به دیه تبدیل می‌شود و عده‌ای دیگر گفته‌اند قصاص بدون تبدیل شدن به مال، ساقط می‌شود و این همان چیزی است که مذهب ما اقتضا دارد» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷: ۶۵).

از طرف دیگر، لزوم احتیاط در دماء و جلوگیری از هدر شدن خون مسلمان، اقتضا

دارد که با از بین رفتن محل قصاص، دیه جایگزین شود و دست کم در جایی که قاتل پس از فرار از دنیا برود، به دلیل مقصر بودن در تضييع حقوق اولیای دم، می‌توان وی را مسئول دانست. با این حال، در جایی که صرفاً فرار کند و از سرنوشت وی اطلاعی نباشد یا دسترسی به وی ممکن نباشد، این سؤال مطرح است که آیا می‌توان از اموال وی دیه را پرداخت کرد؟ در این صورت نیز باید بررسی شود که تسری از اموال وی به اموال خویشاوندان و سپس بیت‌المال بنا بر برخی آراء، بر چه مستندی استوار است؟ همچنین آیا بین مواردی که قصور و تقصیر اولیای دم یا افراد دیگر موجب فرار قاتل می‌شود با سایر موارد می‌توان تفاوت نهاد؟ پاسخ این سؤال‌ها منوط به مستندهای مسئله است که در ادامه آن را بررسی می‌کنیم.

۲. مستندات مسئله

مستندهای مسئله دو روایت است:

۱ - در نقل ابی‌بصیر آمده است: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أُحْدِثِ الدِّيَةَ مِنْ مَالِهِ وَ إِلَّا فَمِنْ الْأَقْرَبِ فَلْأَقْرَبِ فَإِنَّهُ لَا يَنْطَلُ دَمَ أَقْرَبٍ مُسْلِمٍ (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۲۶۱ - ۱۶۲)؛ از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ دربارهٔ مردی پرسیدم که کسی را به عمد کشته و فرار می‌کند و به وی دسترسی نیست. فرمودند: اگر مالی داشت از مال وی و در غیر این صورت، از خویشان وی به ترتیب اقرب بودن دیه گرفته می‌شود؛ زیرا خون مسلمان نباید هدر رود.

سند روایت چنین است: «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ» و در نقل کلینی عبارت «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرَابَةٌ، وَدَاهِ الْإِمَامُ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۴: ۵۲۲) نیز آمده که علاوه بر خویشان به ضمان بیت‌المال هم دلالت دارد.

نیز کلینی پس از نقل فوق می‌نویسد: «وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «ثُمَّ لِلْوَالِي بَعْدُ حَبْسُهُ وَأَدْبُهُ.» یعنی اگر پس از پرداخت دیه، قاتل یافت شد، به دلیل فرار، حبس و تأدیب می‌شود. با این بیان، فرار حتی اگر منجر به مرگ نشود، از موجبات پرداخت دیه است.

۲- در نقل دیگری با سند «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ» آمده است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا ثُمَّ فَرَّ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ قَالَ: إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أُخِذَ مِنْهُ وَ إِلَّا أُخِذَ مِنَ الْأَقْرَبِ فَلِأَقْرَبِ» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۲۶۲)؛ امام باقر عليه السلام درباره مردی که دیگری را به عمد کشته و فرار کرده و دسترسی به وی تا زمان مرگ فراهم نشده است، فرمودند: اگر مالی داشت، از آن (دیه) گرفته می‌شود و اگر نبود از خویشان وی به ترتیب نزدیکی اخذ می‌شود.

از نظر سند، روایت ابی بصیر موثق و روایت دوم صحیح است (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۶: ۳۴۸) و نکاتی که از آن دو به دست می‌آید، بدین شرح است:

۱- هرچند در روایت اول بر فرار و عدم دسترسی و در روایت دوم به فرار رسیدن مرگ قاتل اشاره شده، از آنجا که قید مرگ قاتل در سؤال راوی آمده است و نه در متن روایت، عبارت «حتی مات» در روایت دوم را نمی‌توان قید برای اطلاق روایت اول دانست. نیز اگر عبارت «ثُمَّ لِلْوَالِي بَعْدُ حِسْبُهُ وَأَدْبُهُ» را هم طبق نقل کلینی جزء روایت بدانیم، می‌توان گفت حبس و تأدیب، قرینه بر آن است که به مرگ قاتل نیازی نیست و فرار یا عدم دسترسی برای تبدیل قصاص به دیه، کافی است.

۲- در صورتی که پرداخت دیه از مال قاتل ممکن نباشد، از تحمیل دیه بر خویشان سخن به میان آمده است و چنان که اشاره شد، در نقل کلینی بیت‌المال هم به پرداخت کنندگان دیه اضافه شده است.

۳- در روایت اول، پرداخت دیه چنین تعلیل شده است «فَأَنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»؛ در صورتی که در روایت دوم تعلیلی وجود ندارد. اگر تعلیل مذکور را معیار قرار دهیم، مرگ قاتل بدون فرار هم باید موجب ضمان به دیه باشد.

چنان که برخی با توجه به همین نکته نوشته‌اند:

«معیار عموم تعلیلی است که در روایت آمده و دلالت دارد بر این که خون مسلمان بی‌پاسخ نمی‌ماند. بنابراین اگر قصاص ممکن نبود، نوبت به دیه از مال وی می‌رسد و تفاوتی ندارد که ناممکن بودن قصاص به جهت فرار و نبود دسترسی به وی باشد یا به دلیل دیگر. بنابراین اگر قاتل خود را به قتل برساند یا مریض شده و قبل از قصاص بمیرد

و در مواردی از این دست، دیه ساقط نمی‌شود بلکه به اقتضای عموم دلیل یادشده، از مال وی پرداخت می‌شود» (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۲: ۶۶-۶۷).

۳. نقد و بررسی

از آن‌جا که پایه آرای فقهی، روایات در مسئله است، با توجه به نکاتی که در ذیل روایات بیان شد می‌توان به این نتایج دست یافت:

۱ - در جایی که قاتل بعد از فرار، فوت کرده باشد، می‌توان گفت از آن‌جا که عامداً در صدد تضييع حق اولیای دم بوده، سقوط مجازات پذیرفته نیست و با وجود از بین رفتن محل قصاص، دیه قابل پرداخت است. از این رو، برخی آرای فقهی مبنی بر سقوط دیه و قصاص در مورد مذکور، قابل نقد خواهد بود. با این توضیح که به شرح گفته شده، عمده دلیل این دیدگاه، قاعده انحصار مجازات قتل عمد در قصاص است که به دلیل از بین رفتن محل قصاص، دیه و قصاص را ساقط می‌داند؛ در حالی که روایات یادشده می‌تواند مستند خروج از این قاعده به شمار آید.

۲ - به رغم آن‌که طبق ظاهر برخی روایات، فرار و مرگ موجب دیه است، می‌توان گفت: اولاً این قید در سؤال روای است نه متن روایات؛ در نتیجه، مرگ قاتل نمی‌تواند قید پرداخت دیه باشد. ثانیاً تعلیل در روایت مورد استناد مبنی بر هدر نبودن خون مسلمان، مانع از آن است که با فرار و در دسترس نبودن قاتل، پرداخت دیه را ممنوع دانست. از این رو، نظر فقهی که صرف فرار را برای پرداخت دیه کافی می‌داند، راجح به نظر می‌رسد.

۳ - چنان‌که پیش از این اشاره شد، هدر نرفتن خون مسلمان، به مواردی نظر دارد که قاتل با قصور و تقصیر خود موجبات تضييع حق را فراهم آورد بنابراین نمی‌توان به استناد آن، به پرداخت دیه در مواردی نظر داد که قاتل بدون قصور و تقصیر از دنیا رفته باشد. بر این اساس، تسری آن به موارد مرگ قاتل در برخی آرای فقهی - چنان‌که گذشت - قابل نقد است. از این رو، قیاس خودکشی قاتل با مرگ طبیعی و به موجب مریضی در برخی آرای فقهی، قیاس نادرستی خواهد بود.

۴ - روایات یادشده بر فرض پذیرفته شدن، هم بر الزام به پرداخت دیه دلالت دارند هم بر تحمیل دیه بر اطرافیان در صورتی که اموال جانی کفایت پرداخت دیه را نکند. از آن جا حرمت و ممنوعیت تضييع حق دیگران از روایات متعدد قابل استفاده است؛ حتی اگر روایات فوق را ضعیف و در امور کیفری غیر قابل استناد بدانیم، اصل پرداخت دیه به جای قصاص به استناد ادله حرمت تضييع حق، قابل پذیرش خواهد بود؛ ولی چنانچه دارایی به جا مانده از قاتل، کفاف پرداخت دیه را نکند، تحمیل دیه بر اطرافیان، فاقد مستند خواهد بود. به بیان دیگر، تحمیل دیه بر اطرافیان و بیت المال، خلاف اصل است و به مستند محکم نیاز دارد. بنابراین کسانی مثل ابن ادریس که خبر واحد را حجت نمی دانند یا کسانی که در امور مهم مثل مورد فوق که به نوعی تعرض به دارایی دیگران است، از استناد به خبر واحد ابا دارند، قاعدتاً از تسری **مسئولیت** به غیر قاتل، ممانعت خواهند کرد که مطلب درستی است (برای نمونه ر. ک: ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳: ۳۳۰).

با این حال، در مسئله پرداخت دیه، دو نکته را نیز باید مد نظر داشت:

۱. طبق نظر اکثر فقها دیه پرداخت شده به دلیل عدم دسترسی به قاتل است و نه به موجب سقوط قصاص؛ چنان که علامه حلی می نویسد: «اگر پس از پرداخت دیه، قاتل یافت شود، وارث می تواند وی را به قتل برساند و آنچه را از فراری دهنده وی گرفته بود باز می گرداند؛ زیرا دیه به دلیل وجود مانع گرفته شده و حال آن مانع از بین رفته است» (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۴: ۴۱۹).

نیز در این موضوع و موارد مشابه آن در کتب فقهی بارها عبارت «لأنها إنما وجبت لمكان الحيلولة وقد زالت»، به کار رفته است و دیه به دلیل وجود مانع، واجب شده بود که در حال حاضر مانعی در میان نیست».

با این حال، برخی در این مسئله تردید کرده اند که صاحب جواهر ضمن بیان این نظر از کتاب تحریر، آن را به دلیل بدل حیلولة بودن، مسقط حق قصاص نمی داند و تردید مذکور را قابل انتقاد می شمارد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۶: ۱۹۹).

۲ - این حکم اختصاصی به قتل عمد ندارد و در جنایت عمدی بر اعضا هم جاری است؛ چنان که برخی تصریح دارند: «اگر قاتل بگریزد و ولی دم خواهان دیه از مال وی

باشد، بدان حکم می‌شود و همین گونه است در جراحات‌های عمدی» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۹: ۲۷۴).

حال با توجه به مطالب یادشده می‌توان گفت: در صورتی که قاتل در تضييع حق اولیای دم نقش داشته باشد، مانند آن که فرار کرده یا خودکشی کند، تضييع حق، موجب ضمان است و در صورت عدم امکان قصاص، ديه جایگزین آن می‌شود. در این صورت، اگر ادله مربوط به فرار و تحمیل ديه بر خویشان را کافی بدانیم، طبق آن عمل خواهد شد؛ چنان که قانون مجازات اسلامی نیز بر همین مبنا نگارش یافته است؛ اما اگر این ادله را کافی ندانیم، به ادله تضييع حق و ضمان می‌توان استناد کرد که در این صورت، ديه صرفاً به مال جانی تعلق خواهد گرفت و در صورت کفاف ندادن مال وی، همانند سایر دیون متوفا خواهد بود و تحمیل آن بر خویشان یا بیت‌المال، فاقد مبنا است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی بین اقوال فقها و روایات ذکر شده و نکاتی که بیان شد، می‌توان گفت: اگر مرگ قاتل با تقصیر همراه باشد، موجب ضمان است و تفاوتی ندارد که فرار کند و بمیرد یا خودکشی کند؛ چون در این موارد، قاتل با عمل خود، آگاهانه زمینه استیفای حقوق اولیای دم را از بین برده است و دلیلی بر جواز تضييع این حق نداریم و از مصادیق بارز «فَائَةٌ لَا يَبْطُلُ دَمُ اَفْرِيٍّ مُسْلِمٍ» است.

به بیان دیگر، فرار موضوعیت ندارد، بلکه تضييع عمدی حق، معیار است که در نتیجه، در صورت فرار و عدم دسترسی حتی اگر مرگ قاتل ثابت نشود، پرداخت ديه از مال وی مانعی ندارد و چون این حکم برای حمایت از حق ولی دم است، با بازگشت قاتل، حق بر قصاص همچنان محفوظ خواهد بود.

با وجود این، در جایی که قاتل خود را تسلیم قصاص کرده باشد ولی با گذشت زمان و قبل از استیفای قصاص، مرگ وی فرارسد، از مصادیق تضييع حق نیست و روایت هدر **نبودن** خون مسلمان از این موارد منصرف است. در نتیجه، سقوط ديه به موجب مرگ قاتل، راجح به نظر می‌رسد.



از این نظر ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی که صرف مرگ را از موجبات دیه دانسته و بین موارد یادشده به تفصیل قائل نشده است، قابل نقد به نظر می‌رسد ولی الزام به پرداخت دیه در موارد فرار قاتل، مطابق قواعد، آرای فقهی و نتایج این نوشته است.



کتابنامه

۱. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور (۱۴۱۰)، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، ۳ جلد، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲. ابن براج طرابلسی، قاضی عبد العزيز (۱۴۰۶)، المهذب، ۲ جلد چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۳. ابن جنید اسکافی، محمد (۱۴۱۶)، مجموعة فتاوى ابن جنید، ۱ جلد، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، وسائل الشیعة، ۳۰ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۵. خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۲۲)، مبانی تکملة المنهاج، ۲ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۶. شهید اول، محمد بن مکی عاملی (۱۴۱۴)، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ۴ جلد، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی (۱۴۱۰)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ۱۰ جلد، چاپ اول، قم: کتابفروشی داوری.
۸. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الإمامیة، ۸ جلد، چاپ سوم، تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
۹. _____ (۱۳۹۰)، الاستیصار فیما اختلف من الأخبار، ۴ جلد، چاپ اول، تهران: دار الكتب الإسلامية.
۱۰. _____ (۱۴۰۷)، تهذیب الأحكام، ۱۰ جلد، چاپ چهارم، تهران: دار الكتب الإسلامية.
۱۱. _____ (بی تا)، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى، قم: انتشارات محمدی.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۰)، المؤلف من المختلف بین أئمة السلف، ۲ جلد، چاپ اول، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۱۳. طوسی، ابن حمزه (۱۴۰۸)، الوسيلة، تحقیق محمد الحسون، چاپ اول، قم: کتابخانه آیت الله

مرعشى.

١٤. علامه حلى، حسن بن يوسف (١٤١٠)، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، ٢ جلد، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
١٥. _____ (١٤١٣)، مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ٩ جلد، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
١٦. _____ (١٤١٤)، تذكرة الفقهاء، ١٤ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
١٧. فاضل آبی، حسن بن ابی طالب (١٤١٧)، كشف الرموز في شرح مختصر النافع، ٢ جلد، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
١٨. قائمی، محمد (١٤٢٤)، المبسوط في فقه المسائل المعاصرة (المسائل الطبية)، چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار عليه السلام.
١٩. کلینی، محمد بن یعقوب (١٤٢٩)، الکافی، ١٥ جلد، چاپ اول، قم: دار الحديث للطباعة و النشر.
٢٠. مجلسی، محمدباقر (١٤٠٤)، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ٢٦ جلد، چاپ دوم، تهران: دار الكتب الإسلامية.
٢١. _____ (١٤٠٦)، ملاذ الأخبار في فهم تهذيب الأخبار، ١٦ جلد، چاپ اول، قم: کتابخانه آیت الله مرعشى نجفی.
٢٢. محقق حلى، جعفر بن حسن (١٤١٨)، المختصر النافع في فقه الإمامية، ٢ جلد، چاپ ششم، قم: مؤسسة المطبوعات الدينية.
٢٣. نجفی، محمد حسن (١٤٠٤)، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد، چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

